

شمس الدین عمر القرشی^۱ و الشیخ شمس الدین عمر الترمذی^۲ و الشیخ نجیب الدین علی بن بزغش^۳ و الفقیه صائغ الدین حسین بن محمد بن سلمان^۴ و درس و افاد و نشر العلم و صحیح النسخ سنین و نسخه فی^۵ الکشاف اصل النسخ الشیرازیة و تلمذہ^۶ خلق کثیر من العلماء الأعلام منهم مولانا العلامة قطب الدین محمد الفالی^۷ و غیره و کان ذانفس زکی^۸ و خلق مرضی و ورع کامل و جود شامل و وجدت بخط مولانا قوام الدین عبداللہ^۹ و کتب انه نقله من خطه :

لَمَّا خُلِقُوا لَمَّا غَفَلُوا وَ نَامُوا	أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ الْأَنَامُ
عِيُونَ قُلُوبِهِمْ سَامُوا وَ هَامُوا ^{۱۰}	لَقَدْ خُلِقُوا لَمَّا لَوْ أَبْصَرَتْهُ
وَ تَوَيْبُحٌ وَ أَهْوَالٌ عِظَامُ	حَيَاةٍ ثُمَّ قَبْرٌ ثُمَّ حَشْرٌ
وَ صَلَّى مِنْ مَخَافَتِهِ وَ صَامُوا	لِيَوْمِ الْحَشْرِ قَدْ عَمِلَتْ رِجَالُ
كَأَهْلِ الْكَهْفِ آيَاقُ نِيَامُ	وَ نَحْنُ إِذَا أَمَرْنَا أَوْ نَهَيْنَا

۱ - یعنی شمس الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن روزبهان بن طاهر عمری ربمی عدوی قرشی یکی از معاریف خاندان مؤلف کتاب حاضر که ترجمه احوال او در تحت نمرة ۱۶۴ گذشت ، و این خاندان چون نسب خود را بعمر بن الخطاب امیرسانند لهذا غالباً بر اسماء خود یکی از نسبتهای مذکور را یاهمگی آنها را می افزایند ، برای بیان وجه مناسبت این نسبتها با خاندان ایشان رجوع شود بص ۱۸۳ حاشیة ۲ و برای «قرشی» بخصوصه بص ۲۲۷ س ۳ ، - کلمات « و الشیخ شمس الدین عمر القرشی » در م موجود نیست ،

۲ - رجوع شود بنمرة ۲۲۷ از تراجم و نیز بص ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۳۷۵ ، -

۳ - رجوع شود بنمرة ۲۳۱ از تراجم ، - کلمات « و الشیخ نجیب الدین علی بن بزغش » فقط در هامش ق موجود است ، ۴ - نمرة ۱۲۲ از تراجم ، ۵ - کذا فی النسخ ، و لعل الأظهر « من » مکان « فی » ، ۶ - رجوع شود بص ۱۴۱ مکرر ، ۲۹۸ ، ۳۸۵ ، ۷ - نمرة ۲۹۹ از تراجم ، ۸ - کذا فی ق ب بتدکیر الوصف ، م : ذانفس زکیه و اخلاق مرضیه ، - « نفس » گریه غالباً مؤث استعمال میشود ولی تذکیر آن نیز جایز است (رجوع شود بلسان العرب در ن ف س)

۹ - نمرة ۳۳ از تراجم ، ۱۰ - سامت الراعیة و العاشیة و الغنم رعت حیث شاعت فهی سائمة و السوم سرعة المر و السائم الذاهب علی وجهه حیث شاء ، - و هامت الناقة ذهب علی وجهها لرعی و الهیام جنون یاخذ البعیر حتی یهلك و الهائم المتعیر (لسان العرب) ،

(ورق ۱۵۹ ب) توفی فی رمضان^۱ سنة ثمان^۲ و تسعين و ستمائة و دفن بحظيرته
رحمة الله عليهم .

۲۶۸ - الشيخ روزبهان المعروف بفريد^۳

قال الفقيه^۴ كان عديم المثل في وقته بأخلاقه الحميدة و اوقاته الشريفة دائم
انفكر في آلاء الله^۵ لا يتردد الا الى الروضة الكبرية لأفادة الناس و الى الجامع
العتيق ايضاً للتذكير و نشر الحديث و التفسير و عظم بشيراز اربعين سنة و ما قبل من
جندى شيئاً و لا اشرف نفسه على طمع و له كلام حسن و ذكر جميل بين الأنام
يضرب به المثل في صدق الكلام و كان عالماً بقراءات القرآن و غيرها من العلوم
الدينية يفيدها و يدرسها من غير توقع و كان صاحب كرامة و فراسة و ذوق
و بهجة ، توفى في سنة ثمان عشرة و ستمائة و دفن بحظيرته رحمة الله عليهم .

۲۶۹ - الشيخ عز الدين محمد^۶ بن روزبهان

العالم الصديق كان من اصحاب الشيخ حجة الدين الأبهري^۷ حصل العاوم

۱ - م این کلمه را ندارد ، ۲ - م : تسع ، ۳ - چنین است عنوان در ب ق ، م
الشيخ روزبهان فريد ، شرح احوال این شخص در شیراز نامه ص ۱۲۲ بعنوان « فريد الدين
روزبهان القسوي » نیز مسطور است ، و شرح احوال پسر صاحب ترجمه شيخ عز الدين محمد بن
روزبهان بلافاصله بعد در همین صفحه در تحت نمره ۲۶۹ خواهد آمد ، و شرح احوال نواده
صاحب ترجمه امام الدين داود بن عز الدين محمد بن روزبهان در تحت نمره ۲۴۸
و شرح احوال پسر این اخير شيخ فريد الدين عبد الوود بن داود بن محمد بن
روزبهان در تحت نمره ۲۴۹ سابق گذشت ، ۴ - رجوع شود بص ۳۸۷ حاشیه ۳ ،
۵ - کذا في ب م ، ق ، في لاله الا الله .

۶ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، - این شخص بتصريح شیراز نامه ص ۱۲۲-۱۲۳ و نیز
بقريته نام پدر و سياق معهود عبارت مؤلف کتاب حاضر « و دفن عند ابيه » که این گونه تعبير را
همیشه در مورد تراجم ابناء مذکور بلافاصله بعد از تراجم آباء ذکر میکند پسر صاحب ترجمه
بلافاصله قبل است ، ۷ - یعنی حجة الدين ابو طالب عبد المحسن بن ابى العميد شافعي ابهری
بقیه در صفحه بعد .

بشیرازو و وعظ فیها عشرين سنة و سافر^۱ الحجاز و ادرك صحبة الشيخ شهاب الدين السهروردي و لبس عنه الخرقه (ورق ۱۶۰) و هي باقية في ايدي اولاده ، قال الفقيه^۲ حسين ما رأيت احسن لهجة ولا الين كلاماً منه ، ما شرع قط في الترهات بل لزوم الأحاديث والآيات و كان كثير البكاء عظيم السعاء جزيل العطاء جميل الوفاء بنى رباطاً بجانب بيته يطعم فيه الفقراء و المسافرين توفي في ذي القعدة سنة تسع و عشرين و ستمائة^۳ و دفن عند ابيه رحمة الله عليهم .

۲۷۰ - مولانا لسان الدين نوح بن محمد الطوسي اصلاً السمناني مولداً

الفقيه العالم المحقق النبيه الفاضل المدقق فاق اهل عهده بدراسة الفقه

بقیه از صفحه قبل

از فقها و مشایخ صوفیه اواخر قرن ششم و اوایل هفتم و متوفی در سنه ۶۲۴ ، ترجمه احوال وی در طبقات سبکی ج ۵ ص ۱۳۲ و شذرات الذهب ج ۵ ص ۱۱۴-۱۱۵ مذکور است و عین عبارت مأخذ اول راجع بوی از قرار ذیل است : « عبدالمحسن بن ابی العمید بن خالد بن عبدالغفار بن اسمعیل الشیخ حجة الدين ابوطالب الخفيفي الأبهري الصوفي ولد في رجب سنة ست و خمسين و خمسمائة و تفقه بهندان علی ابی القاسم بن حیدر الغزوينی و علق التعلیقه عن فخر الدين النوقاني و سمع بأصبهان من ابی موسى المدیني و غیره و بیغداد من ابی الفتح بن شاتیل و غیره و بهندان و دمشق و مصر و مکه و غیرها من البلاد و کان كثير الأسفار و الحج ذاصلاً و تهجد و صیام و عبادة عارفاً بكلام المشايخ و احوال القوم و حج و جاور و توفي في صفر سنة اربع و عشرين و ستمائة » انتهى ، و در شذرات الذهب نیز خلاصه همین فصل را ذکر کرده بدون شی زائدی ولی بعضی اختلافات قرآنی با سبکی دارد از قرار ذیل : بجای نسبت صاحب ترجمه « الخفیفی » باخاء مجمه و دو فاء آنجا « الحقیقی » باحاء مهمله و دو قاف دارد ، و بجای « النوقانی » بادونون « البوقانی » بیاء موحده در اول ، و بجای ابی موسی المدیني آنجا « الترك » دارد (کنذا ؟) ، در شیراز نامه ص ۱۳۶ در ترجمه احوال قاضی امام الدین عمر بیضاوی بدر قاضی بیضاوی معروف صاحب تفسیر مشهور و نظام التواریخ گوید که « خرقه تصوف از شیخ حجة الدين ابهری سنده » -

۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۲ - رجوع شود بص ۳۸۲ حاشیه ۳ ،

۳ - م : ست و عشرين و ستمائة ، ۴ - م کلمات « اصلاً السمناني مولداً » را ندارد ، - در ب

قبل از نوح کلمه « ابن » علاوه دارد ،

و بیانه و امتاز من بنی جادته بقاء لفظه و ذلاقة لسانه قد قرأ العاوی علی مولانا جلال الدین محمد^۱ ابن المصنّف^۲ و كان مستحضراً جامعاً لا یسبّقه^۳ احد قبله ولا یلحقه احد بعده و كان فی المعرفة و الكرامة آية توفی فی سنة . . . و سبعمائة^۴ و دفن بحظیرته رحمة الله علیهم .

۲۷۱ - ولانا اختیار الدین لقمان بن نوح السمنانی^۵

ولده^۶ العالم الكامل ، النبیہ الفاضل ، المالك لأزمة البیان و الفتيا التارك لتكسفات اهل الدنيا تفقه علی والده و اخذ من العلوم الثقلیة و العقلیة بنصیب و افر

۱ - یعنی جلال الدین محمد بن نجم الدین عبدالغفار قزوینی متوفی در سنه هفتصد و نه ، پدرش نجم الدین عبدالغفار صاحب کتاب معروف « العاوی الصغیر » است در فقه شافعی که در ص ۷۱ حاشیه ۵ نیز اشاره بدان کردیم (برای شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بطبقات سبکی ج ۵ ص ۲۴۱ ، و درر الکامنه ابن حجر ج ۴ ص ۱۹) ،

۲ - کذا فی ق م ، ب : ابوالمصنّف (غلط فاحش) ،

۳ - کذا فی النسخ ، و لعل الاظهر ، لم یسبّقه ،

۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، و عدد مئات در ب م « ستمائه » است ولی در ق « سبعمائه » یعنی بهمان نحو که در متن چاپ کرده ایم ، و ظاهراً همین نسخه ق اقرب بصواب باشد چه یکی از تلامذه صاحب ترجمه چنانکه در ص ۳۶۱ و ۳۶۳ گذشت قاضی بهاء الدین عثمان بن علی^۷ کوه گیلوی متوفی در سنه هفتصد و هشتاد و دو بوده است پس اگر فرض کنیم که صاحب ترجمه با کثر تقدیرات در آخرین سالی که بکلمه « ستمائه » شروع میشده یعنی در سال ششصد و نود و نه وفات یافته بوده لازمه ضروری آن این میشود که قاضی بهاء الدین مزبور بعد از اقل صد سال عمر کرده باشد چه بتصریح خود قاضی بهاء الدین مذکور (ص ۳۶۲ سطر اخیر) ابتداء تلذذ وی نزد صاحب ترجمه در سن هجده سالگی او بوده است ، و اینگونه عمرهای طویل صد ساله را که عاده بسیار نادر الوقوع است غالباً مؤلفین در شرح احوال کسانی که باین سنها رسیده اند متعرض ذکر آن میشوند و حال آنکه اصلاً و ابداً نه در کتاب حاضر و نه در درر الکامنه ذکر ازین مقوله نشده است ،

۵ - م کلمه « السمنانی » را ندارد ؛ ۶ - این کلمه فقط در م موجود است ،

وسافر^۱ البلدان (ورق ۱۶۰ ب) ثم رجع وكان يدرّس في المدرسة الفزارية^۲ يُقرأ عليه أكثر الكتب الأدبية والعلوم المتداولة وصارت إليه فتاوى البلد كلها وله رسالات فائقة وقصائد رائقة ولطائف يعجز البيان عنها ورقائق^۳ يتطر ماء الملاحه منها وكان على السفهاء والجهال أشد من سيف قاطع يسكتهم في المباحث و يسكتهم في المجامع وله ديوان يزيد على الوف^۴ كأنها على آذان ابيكار المعاني شوف^۵، ومن جملة منظوماته :

إِنِّي إِذَا افْتَحَرْتُ الْجُهُولَ بِجَاهِهِ وَ بِمَا حَوَى مِنْ مَالِهِ وَمَنَالِهِ
فَتَفَاخَرِي بَيْنَ النَّحْلَائِقِ كُلِّهِمْ بِوَلَاءِ نَحِيرِ الْأَنْبِيَاءِ وَآلِهِ
صلى الله عليه وسلم توفى في سنة . . . وسبع مائة^۶ ودفن في الحظيرة^۷ عند ابيه^۸
رحمة الله عليهم .

۲۷۲ - الشيخ ابو سعد احمد بن سهل بن ابراهيم

النهر آبادي الاصبهاني^۹

كان عالماً حافظاً متقناً فقيهاً صاحب انفاص ظاهرة وكرامات ظاهرة جمع الأخبار النبوية والآثار المصطفوية وادرك الأئمة في الفنون وافاد الناس في البلاد

۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۲ - م بجای الفزارية : القوامية ، - راجع بمدرسه فزارية شیراز رجوع شود بص ۳۶۰ حاشیه ۵ الى ص ۳۶۱ ، ۳ - کذا فی ق ب براء ، مهمله ، م ، دقائق (بدال مهمله) ، ۴ - م : الألوف ، ۵ - جای آحاد و عشرات در ب م سفید است ، ق اصل تاریخ وفات را هیچ ندارد ، ۶ - ب کلمات ، فی الحظيرة را ندارد ، ۷ - کذا فی م ، ب ، عند عته ، ق هیچک از این دو کلمه را ندارد ، ۸ - چنین است عنوان در ق ب ، ولی ب دو کلمه ، بن سهل را ندارد ، م ، الشيخ ابو سعد احمد بن سهل الاصبهاني ، - نهر آباد که صاحب ترجمه بدان منسوب است بقرینه نسبت ، الاصبهاني ظاهرآ باید نام موضعی از توابع اصفهان باشد ولی در کتب جغرافیای قدیم و جدید در مجال اصفهان بچنین نامی برنخورديم ، - ۹ - م متعبا ،

و شیوخه بین الحفاظ مشهورة وسیرته فی الناس مذکورة قال الفقیه^۱ قدم علينا بشیر از قفر حنا بلقائه وعجبنا من اتقانه فی کُلّ العلوم (ورق ۱۶۱) وتوفی فی شعبان سنة احدى و اربعین و ستمائة^۲ و دفن فی حظيرة الشيخ علی الکوبانی^۳ و وعظت الناس فيه^۴ بأبیات منها:

من الخسران والهمم الثقالی ^۵	تفکر فی الوری فیما علیهم
ولا یحصون یوم الإنتقال ^۶	یرجی الناس یوماً بعد یوم
بأن الخلد من باب المحال	و فی نقل ^۸ النبی لنادیل
من الأخیار والغری النبالی	و کم من باریح حاز المعالی

- ۱ - یعنی فقیه صائغ الدین حسین متوفی در سنه ۶۶۴ که مکرر نام او در این کتاب برده شده ، رجوع شود بص ۴ و نمره ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر ،
- ۲ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه ،
- ۳ - کذا فی ق ب صریحاً واضحاً بکاف و واو و باء موحده و الف و نون و در آخر یاء نسبت ، م ، الکرمانی ، - در اواخر نمره آتیه ۲۷۳ باز اسم این شخص مجدداً برده شده است و در آجا نیز بعینه مثل همین جا در ب ق «الکوبانی» دارد و در م «الکرمانی» ، - بافحص بلیغ نتوانستیم اطلاعی در باب این شخص بدست بیاوریم ، و کوبان نام مواضع متعدده است که نمیدانیم این شیخ علی کوبانی بکدام یک از آنها منسوب است ، از جمله قریه بزرگی بوده است از محال اصفهان از ناحیه خان لنجان، و نیز نام قریه بوده است از توابع مرو و این قریه اخیر را جو بان باجیم بجای کاف نیز میگفته اند (انساب سمعی در «جو بان» و معجم البلدان در کوبان و جو بان) ، -
- ۴ - قائل این کلام و این اِسْماء همان فقیه صائغ الدین حسین مذکور در دو سطر قبل است بعبارت « قال الفقیه » نه مؤلف کتاب حاضر چه مؤلف که تا سنه ۷۹۱ در حیات بوده محال است که سال وفات صاحب ترجمه را که سنه ۶۴۱ بوده درک کرده باشد ،
- ۵ - م ، المقال (کذا) ، ۶ - کذافی النسخ بالراء المهملة ، ولعل الأظهر « یرجی » بالزاء المعجمة ، ۷ - بهتر آنست که « الإنتقال » بقطع همزه وصل ثانی خوانده شود برای ضرورت شعر تا این رکن بر وزن مفاعیلن یعنی مفاعِلُنْ معصوب باشد که در بحر وافر مستحسن است ، نه بحذف همزه وصل تا بر وزن مفاعیلن معقول باشد چه زحاف عقل در بحر وافر قبیح است ،
- ۸ - کذا فی م ، ب ق ، علی نقل

تَقَضَى عُمُرَهُ وَمَضَى سَرِيْعًا
 كَشَيْخِ الْعَصْرِ أَحْمَدِ بْنِ سَهْلٍ
 وَزَارَ تَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ دَائِبًا
 مَسَانِدُ الْحَدِيثِ وَمَا يَلِيهَا
 تَفْسِيرُ الْكَلَامِ وَكُلُّ عِلْمٍ
 أَنْارَ اللَّهُ حُجَّتَهُ وَصَفَى^٤
 إِلَى ظِلِّ الَّذِي مَوَّلَى التَّوَالِي^١
 بِهِ افْتَحَرَ الرِّوَاةُ لَدَى الْمَقَالِ
 وَأَظْهَرَ عِلْمَهُ وَرَوَى التَّوَالِي
 لِمَحْضَرِهِ كَمَا مَثَالِ السَّلَايِ
 مَرَاتِعُ^٣ قَلْبِهِ كُفْلُ اللَّيَالِي
 تَبَاشِيرَ الْفُؤَادِ عَلَى التَّوَالِي

رحمة الله عليهم .

۲۷۳ - الشيخ شهاب الدين ابو نجیح احمد بن محمد الكرمانی

حصل العلوم بشیراز ثم عزم الى الحجاز وتوطن في النظامية بمدينة السلام
 وصادف صحبة الشيخ شهاب الدين السهروردي والشيخ حجة الدين الأبهري^١
 قال العميق^٢ و كنت رفيقه فلما رجع الى بلاد المعجم اتى الناس عشر بن سنة و
 تولى القضاء ببلدة بزد (ورق ١٦١ ب) ثم رجع الى شیراز بدرس و يفتي في المدرسة
 الكرمانشاهية وانفق الأموال الكثيرة الموروثة على الفقراء و ما رأيت من العلماء
 أكثر تواضعاً منه ولا أقل كلاماً منه و كان دائماً مشتغلاً بالآذكار و قراءة القرآن

١ - كذا في النسخ ١١ - این اشعار از همان جنس اشعار سخیف ر کبک ملحون ابن فقیه سادده لوح
 است که مؤلف بسیاری از آنها را در تضاعیف کتاب حاضر بمناسباتی ایراد نموده است و ما نیز
 مکرراً اظهار نظر خود را درین خصوص نموده ایم از جمله در ص ٣٣١ ، ٣٣٧ ، ٣٥٧ .

٢ - ق : احمدنا ، ٣ - ب ق : مرابع ، - در ق این بیت بعد از بیت لاحق مسطور است ،

٤ - کذا فی النسخ (٤) - ٥ - م : کنیه ، ابو نجیح ، را ندارد ،

٦ - رجوع شود بص ٣٩٤ حاشیه ٧ ،

٨ - رجوع شود بص قبل حاشیه ١ ،

توفى في ربيع الآخر سنة ثلاث وثمانين وستمائة وقبره حذاء قبر الإمام فرید^۱
والشيخ على الكوباني^۲ رحمة الله عليهم.

۲۷۴ - الشيخ صفی الدین ابو محمد عثمان بن عبدالله بن

الحسن^۳ الكرمانی

العالم المتورع الجامع المتبحر سافر^۴ الحجاز والعراق مراراً وصاحب الشيخ
شهاب الدین عمر السهروروی و كان من اقرانه وله مسوعات عالية وروایات
رفیعة و صنف فی الأحادیث والتصوف والكلام والأدبیات وغير ذلك كتباً كثيرة
منها الكتاب المسمى بالكنز الخفی من اختیارات الصفی ، روى عنه أئمة الهدی
وسمع منه الشیوخ القیدی^۵ ، قال جدنا الشيخ صدر الدین المظفر^۶ ما رأيت احداً
اتقی ولا اورع منه وكلماً رأيت فکأنما رأيت احداً من اصحاب رسول الله صلی الله
عليه وسلم و قال الفقیه صائبن الدین حسین^۷ ما رأيت ارفق (ورق ۱۶۲) و ارحم
على الخلائق ولا احسن خلقاً منه . عاش مائة و اربع سنین فی طاعة الله وطاعة رسوله
وخطب فی الجامع السنقری * بشیر از خمین سنة یتحرى فيه رضا الله تعالى و كان

۱ - حنین است در هر سه نسخه بدون ال ، - یعنی امام فرید الدین روزبهان فسوی (نمرة ۲۶۸
از تراجم) ، ۲ - کذا فی ق ب صریحاً و اضحاً بکاف و واو و باء موحده و الف و نون و در آخر
یاء نسبت و در ق روى کاب ضمه نیز گذارده ، م ، الكرمانی ، - رجوع شود بص ۳۹۸ حاشیه ۳ ، -
۳ - م کلمات «بن الحسن» را ندارد ، - شرح احوال ابن شخص در شیراز نامه ص ۱۲۱ نیز مسطور
است ، - ۴ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۵ - القدوة بالضم و بالکسر ماتسنت
به و اقتدیت به يقال فلان قدوة يقتدى به و القدی بالکسر و الالف المقصورة المكتوبة بصورة الياء
جمع قدوة بالکسر (ملخص از لسان العرب و تاج العروس) ، - ۶ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵
از تراجم ، ۷ - رجوع شود بص ۳۹۸ حاشیه ۱ ،

صاحب کشف و فراسة^۱ قال و كنت يوم جمعة معه في الجامع و اولاده و تلامذته
 حاضر و ن في خدمته فقال الوداع الوداع فنحن نرحل ثم اقبل علي من بينهم فقال تعال
 او دعك فانك لا تقدر علي زيارتي بعد اليوم فودعته و قدر الله تعالی ان حدث لي
 مانع بعد ذلك فما استطعت زيارته حتى لقي الله تعالی ، قال الشيخ صدر الدين
 المظفر انشدني في سنة احدى و اربعين و ست مائة^۲ و ما سمعت بعد ذلك عنه^۳ :

فَقَدْتُ لِدَاتِي فَمَا مِنْهُمْ
 إِذَا بَلَغَ الْغُصْنُ أَقْصَى الْمَدَى
 سِوَايَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ غَابِرٍ^۴
 فَلَا بُدَّ لِلْغُصْنِ مِنْ كَاسِرٍ
 كَأَنِّي مِنْ بَعْدِ هَذَا الْكَلَامِ
 صَرِيحٌ عَلَى رَاحَةِ الْقَابِرِ^۵

رحمة الله عليهم .

۲۷۵ - الشيخ شمس الدين محمد بن الصفي

خلفه الصدق كان عالماً محققاً مكاشفاً ما رثى الامستغرقاً في بحار عظمة الله

۱ - از ستاره در سطر قبل تا اینجا در م موجود نیست ، ۲ - چنین است این تاریخ در هر سه نسخه ،
 اینجا چنانکه ملاحظه میشود مؤلف بروایت از جد اعلاي خود شيخ صدر الدين مظفر تصريح کرده
 که صاحب ترجمه شيخ صفي الدين عثمان کرمانی در سنه ۶۴۱ هـ بیت مذکور در متن را برای او
 انشاد نموده بوده است که لازمه بدیهی آن این میشود که صاحب ترجمه تا سنه مذکوره در حیات
 بوده است و حال آنکه در شیراز نامه هم در نسخه چاپی ص ۱۲۱ و هم در خطی مورخه ۸۳۳
 صریحاً واضحاً وفات او را در سنه شصت و سی و دو ضبط کرده است ، پس بدیهی است که یکی
 از این دو تاریخ لابد غلط راوی یا سهو و اشتباه ناسخ است ، ۳ - م افزوده : شیش ،
 ۴ - تصحیح قیاسی ، ب ق ، غابر (بعین مهمله) ، م : نابر ، - غابر بعین معجمه بمعنی ، باقی
 است یعنی کسی که بعد از گذشتن اقران و دوستان خود باقی مانده باشد قس بن ساعده ایادی گوید ،

لَمَّا رَأَيْتَ مَوَارِدًا للموت ليس لها مصاير
 و رأيت قومي نحوها تمضي الأكاير والأصاير
 لا يرجع الماضي ولا يبقى من الباقيين غابر
 ايفت اتى لا تحا لة حيث صار القوم صائر

و گاه نیز بمعنی « ماضی » و گذشته نیز آمده است چه آن از لغات اضداد است ،

۵ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الشيخ شمس الدين الصفي (فقط) ، - شرح احوال این
 شخص در شیراز نامه ص ۱۲۱-۱۲۲ نیز مسطور است ، -

نعالی و ما فرغ اغلب اوقاته الی ماسواه قدسافر^۱ الحجاز و العراق مراراً
 (ورق ۱۶۴ ب) و ادرك تلالؤ انوار بقية المشايخ شهاب الدين عمر وعم الخلائق
 بخلفه و^۲ وفائه و احسانه و سئل كم مرة رأيت النبي صلى الله عليه و سلم قال
 لا احصى عددها و ما رأيت الا امرني باتباع السنة و الجماعة و سئل في آخر عمره
 كم مرة رأيت الرب تبارك و تعالى فقال رأيتُه عشر مرات و هذه المرة الأخيرة
 منها، توفي في صفر سنة اثنين^۳ و اربعين و ستمائة^۴ و دفن حيا و وجهه ابيه و دفن
 كثير من الأولياء و العلماء و العباد في جوابه من اقاربه و اجازبه رحمة الله عليهم
 اجمعين .

۲۷۶ - الشيخ ابو عبدالله عمر بن ابي النجيب الشيرازي^۵

العالم الصادق الفقير المفسر المحدث، قال الفقيه^۱ كان اسن شيوخ و فقه
 و افضلهم و اورعهم ما رأيت مثله في طرح التكلف و خدمة الخلق بنفسه مع
 ضعفه و كبر سنه كان يترج الماء لساكني^۲ رباط ابيه بشيراز و يشتري لهم من
 السوق ما يحتاجون اليه، وله روايات عن مناور بن فر كوه الديلمي^۳ و عن تاج
 القراء نصر بن حمزة الكرماني^۴ و غيرهما من المعتمدين و كنت^۵ اسمع منه

۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۲ - کذا فی م ، ب ق این واو عاطفه را ندارند ،
 ۳ - تصحیح قیاسی ، هر سه نسخه : اثنين ، ۴ - در هر سه نسخه شد الأزار و نیز در شبرازنامه
 هم جای ص ۱۲۲ و هم خطی مورخه ۸۳۳ این تاریخ وفات بعینه چنین است بدون اختلاف ،
 ۵ - چنین است عنوان در ق ، ب کلمه « امی » را ندارد ، م « الشیرازی » را ندارد ،
 ۶ - رجوع شود بص ۴ و بنمره ۱۲۲ از تراجم ، ۷ - م ، لساکنین ، ۸ - رجوع شود
 بص ۲۹۴ حاشیه ۷ و ص ۳۷۳ حاشیه ۴ ، ۹ - مقصود بدون هیچ شک و شبهه بقریته
 لقب « تاج القراء » و بقریته نام پدرش « حمزه » و نسبت او « الكرماني » ابو القاسم محمود بن
 بنیه در صحیح بعد

کتاب المصاییح^۱ فی دارالقاضی (ورق ۱۶۳) مع جماعة من القضاة والأئمة وکنت
 قائده الى المجلس لأنه عمی فی آخر عمره فلما ختمنا^۲ الكتاب قال یا بنی کنت
 ارجو حیانی لأختم هذا الكتاب مرة أخرى فالآن لا اريد الحياة وارجو ان
 أمسى اللیلة فی صحبة ابيک وكان ابي قد توفی فی تلك الأيام ثم طفق يقول:
 سَمِيتُ تَكَالِيفَ الْحَيَاةِ وَمَنْ يَعِشُ تَمَانِينَ حَوْلًا لَا آبَاكَ يَسَامُ^۳

بقیه از صفحه قبل

حمزة بن نصر الکرمانی معروف بتاج القراء است که مؤلف در اینجا در نام و نسب او خلط غریبی
 کرده و نام جد او را بر خود اونهاده ، ولی در اوایل ترجمه ۲۷۸ که باز مجدداً نامی از او برده
 نام و نسب او را در آنجا بکلی درست و بطبق واقع « الأمام برهان الدین محمود بن حمزة بن نصر
 الکرمانی » ذکر کرده است ، شرح احوال این شخص که از مشاهیر قراء عصر خود بوده در معجم
 الأدباء یاقوت و طبقات القراء جزری و طبقات النحاة سیوطی مذکور است ، عین عبارت معجم
 الأدباء ج ۲ ص ۱۴۶ از قرار ذیل است : « محمود بن حمزة بن نصر الکرمانی النحوی ، هوتاج
 القراء واحد العلماء الفقهاء الثبلاء صاحب التصانین والفضل کان عجیباً فی دقة الفهم و حسن الاستنباط
 لم یفارق وطنه ولا رحل وکان فی حدود الخمسمائة و توفی بعدها صنف لباب التفسیر ، والأیجاز
 فی النحو اختصره من الأیضاح للفارسی ، النظامی فی النحو اختصره من اللمع لابن جنی ، الأفادة
 فی النحو ، العنوان فیہ ایضاً ، وله فی موانع الصرف :

فمعرفة و تأنیث و نعت
 و نون قبلها الف و جمع
 وعجمة ثم ترکیب و عدل
 و وزن الفعل و الأسباب تسع

انتهی ، - و سیوطی نیز در طبقات النحاة ص ۳۸۷ عین همین فصل را با اسم و رسم از همان مؤلف
 یعنی یاقوت نقل کرده است ، و جزری در طبقات القراء ج ۲ ص ۲۹۱ در ترجمه او گوید ،
 « محمود بن حمزة بن نصر ابوالقاسم الکرمانی المعروف بتاج القراء مؤلف کتاب خط المصاحف ،
 و کتاب الهدایة فی شرح غایة ابن مهران ، و کتاب لباب التفسیر ، و کتاب البرهان فی معانی
 متشابه القرآن ، امام کبیر محقق ثقة کبیر المحلل لا اعلم علی من قرأ و لکن قرأ علیه ابو عبد الله
 نصر بن علی بن ابی مریم فیما احسب ، کان فی حدود الخمسمائة و توفی بعدها والله اعلم ، انتهى ،
 ۱۰ - متکلم فقیه صائغ الدین حسین مذکور است نه مؤلف چنانکه ممکن است توهم رود
 چه مؤلف که تا سنه ۲۹۱ در حیات بوده ممکن نیست عصر صاحب ترجمه را که در ۶۱۰ وفات یافت
 درک کرده باشد ،

۱ - رجوع شود بص ۱۹۲ حاشیه ۲ - ۲ - ب ق ، ختمت ، ۳ - آبا در آ بالک
 بدون تنوین است ، رجوع شود بمعنی ابن هشام در مبحث لام مقحمة از اقسام لام جارة ، - و این
 بیت از معلقه معروف زهیر بن ابی سلتی است که مطلعش اینست :

بقیه در صفحه بعد

فدخل البيت وتوضأ وتشهد ومات في شهر سنة عشر وستمائة رحمة الله عليهم .

۲۷۷ - الشيخ شمس الدين ابو عبد الله عمر بن ابراهيم التركي^۱

نشأ ببغداد وبنى رباطاً بواسط وحصل العلوم وافاد الناس وصنف في كل فن وسافر الى الحجاز والشام مراراً ووعظ الناس ستين سنة وكان صاحب ذوق ووجد من غير تكلف وتكلف وكان له من اموال الدنيا نصيب وافر قد اخذه بحقه ووضع في حقه ولبس الخرقه من يد الشيخ ابي القاسم^۲ سبط الشيخ ابي

[بقیہ از صفحہ قبل]

أَمِنْ أُمَّ آوَتْ دِمْنَةً لَمْ تَكَلِّمْ بِحَوَامَةِ الدَّرَاجِ فَالْمُتَّقِلِمِ

و از روی همان قصبه در مجموعه معلقات سبع تصحیح شد . در هر سه نسخه شد الاثار بجای « تکالیف الحیاة » در مصراع اول « من ایام الحیاة » دارد .

۱ - جنین است عنوان در ق ب ، م : الشيخ شمس الدين عمر التركي (فقط) ،

۲ - کذا فی م ، وهین صواب است لا غیر ، ق ب : ابوالفتح ، و آن غلط فاحش است چنانکه -

بعدها بیان خواهیم کرد ، و « سبط » در اینجا بمعنی مطلق نواده است خواه پسری و خواه دختری نه نواده دختری فقط که استعمال مشهور این کلمه است ، و مراد بدون شك ابوالقاسم طاهر بن سعید بن ابي سعید فضل الله بن ابي الخیر معروف است که شمه از ترجمه جد او ابوسعید ابوالخیر در ص ۳۸۲ حاشیه ۳ گذشت ، و خود صاحب ترجمه یعنی ابوالقاسم طاهر بن سعید شیخ رباط بسطامی بوده است ببغداد و در همان شهر در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه یانصد و چهل و دو وفات یافت و در قبرستانی که قبر جنید در آن واقع است مدفون شد ، ترجمه احوال مختصری از او در منتظم ابن الجوزی که معاصر او بوده در جزو وفيات سنه ۵۴۲ مذکور است از قرار ذیل (ج ۱۰ ص ۱۲۸) : « طاهر بن سعید بن ابي سعید بن ابي الخیر المیهنی [متن چایی ، الهبتی] ابوالقاسم شیخ رباط البسطامی و كان مقدماً فی الصوفیه رأیته ظاهراً الوقاراً السکون والهیئة والسمت و توفی يوم الاثنين ثانی عشر ربیع الأول فجاءه و دفن فی مقبرة الجنید و قعدوا للعزاء به فنقد الیهم من الدیوان من اقامهم » انتهى . و در ابن الأثیر نیز در حوادث همان سال گوید : « و فیها فی ربیع الأول مات ابوالقاسم طاهر بن سعید بن ابي سعید بن ابي الخیر المیهنی شیخ رباط البسطامی ببغداد » انتهى . و این ابوالقاسم طاهر برادر بزرگتری نیز داشته موسوم بهمان اسم طاهر ولی مکنی بابوالفتح که در سنه یانصد و دو یعنی چهل سال قبل از وفات ابوالقاسم طاهر مذکور وفات یافته بوده است و شرح احوال او در طبقات سبکی ج ۴ ص ۲۳۰ - ۲۳۱ مذکور

بقیہ در صفحہ بعد

سعید بن ابی الخیر ولبس عنه خلق کثیر فی الآفاق منهم الشیخ زین الدین مظفر بن^۱
 روزبهان بن طاهر و له کلمات فی الشطح قال الفقیه^۲ ما رأیت (ورق ۱۶۳ ب)
 اصوب^۳ منه فی الطریقه ولا اصوب^۴ فی معنی الحقیقه ما اشار فی شیء^۵ الا ظهر
 کما اشار ولا تعرض لأحد الا انماع^۶ عند اجوبته اللطیفه وهار^۷، وله کرامات
 ظاهره وحجج باهره و سطوة و غلبه واحتراق و جلبه تبعه فی واسط و بغداد و الشام
 و فارس جماعات فنالت منه المیامن والبرکات، توفی فی جمادی الأولى سنة اثنتین
 و ستمائة و دفن بحظیره فی المصلی و هی حظیره المشایخ و الأئمة رحمة الله علیهم.

بقیه از صفحه قبل

است از قرار ذیل : « طاهر بن سعید بن فضل الله بن ابی الخیر ابوالفتح بن ابی طاهر بن ابی سعید
 المبهنی الصوفی من بیت التصوف و المشیخه کان ذا قدم راسخ فی التصوف و سافر الکثیر و اتقی
 الشیوخ سمع جده فضل الله و الأستاذ ابوالقاسم القشیری و ابوالغنائم بن المأمون و ابوالحسین بن
 النور و خلقاً سواهم روى عنه ابوالفتیان الرواسی و غیره توفی سنة ثنین و خمسمائة انتهى
 موضع الحاجة منه » - حال که مجلاً شرح احوال این دو سبط ابوسعید ابوالخیر و عصر آنها
 معلوم شد گوئیم که از ملاحظه تاریخ وفات این دو نفر و تاریخ وفات صاحب ترجمه متن شمس الدین
 عمر ترکی واضح میشود که صاحب ترجمه متن متوفی در سنه ۶۰۲ ممکن نیست عصر ابوالفتح
 متوفی در ۵۰۲ را که دست صد سال قبل از وفات وی وفات یافته بوده درک کرده باشد پس
 چگونه ممکن است که بطبق ق ب خرقة از دست او پوشیده باشد و بنا برین واضح است که دو
 نسخه ق ب غلط فاحش است و صواب در متن همان « ابوالقاسم » است بطبق نسخه م چه وفات
 این ابوالقاسم طاهر چنانکه گذشت در سنه ۵۴۲ یعنی فقط شصت سال قبل از وفات صاحب
 ترجمه بوده است پس صاحب ترجمه هر مقدار که بیش از شصت سال عمر کرده بوده (که امری بسیار
 عادی و کثیر الوقوع است) بهمان مقدار نیز عصر ابوالقاسم مذکور را درک کرده بوده است -

۱ - متوفی در سنه ۶۰۳ رجوع شود بنمره ۱۶۲ از تراجم -

۲ - رجوع شود بص ۴ و بنمره ۱۲۲ از تراجم ، ۳ - چنین است در هر سه نسخه بتکرار
 کلمه « اصوب » با این نزدیکی فاصله از یکدیگر ، و گمان میکنیم یکی ازین دو « اصوب »
 غلط و تعریف کلمه دیگری باشد که نتوانستیم حدس بزنیم چه بوده ، ۴ - م : الی شیء ،
 ۵ - رانماع السمن انمایاً ذاب [و صار مائماً] و منه ، انماع کما ینماع الملح فی الماء ، (اقرب
 الموارد) ، ۶ - هار البناء انهدم و هار البناء هدمه لازم متعد (اقرب الموارد) ،

۲۷۸- الامام فخر الدين ابو عبد الله نصر بن علي بن محمد المعروف

بابن ابى مریم شیرازی

كان فريد الدهر و اوحدا^۱ العصر ملقباً بين العلماء بصدر الأسلام روى
كتاب التيسير في التفسير عن مصنفه الأمام برهان الدين محمود^۲ بن حمزة بن نصر
الكرمانى و تلمذته^۳ اكابر العلماء و نحارير الفضلاء مثل القاضي مجد الدين اسمعيل^۴
ابن نيكروز و الناضى سراج الدين مكرم بن العلاء^۵ و غيرهما من الأعلام^۶ ، و من
مصنفاته العالية كتاب الكشف و البيان في تفسير القرآن كتبها في ثمانى مجلدات ،
و كتاب الموضح في علل القراءات ، (ورق ۱۶۴) و كتاب المنتقى في الشواذ ، و
كتاب الارفاد في شرح الارشاد ، و كتاب عيون التصريف ، و لما تم كتاب
الافصاح في شرح الايضاح^۷ لابي على فانتسخه الأشراف و انتشر في الأطراف
مدحه الفاضل العلامة صدر الدين احمد بن محمد بن علي الفرنوى^۸ فقال :

أَوْضَحَ الْإِيضَاحَ فَفَخَّرَ الدِّينَ فِي
شَرْحِهِ بَلْ حَلَّهُ مِنْ مُشْكِلٍ

۱ - م ، وحيد ، ۲ - رجوع شود برای شرح احوال او بص ۴۰۲ حاشیه ۹ ،

۳ - كذا في النسخ الثلاث ، رجوع شود بص ۳۸۵ حاشیه ۴ ،

۴ - رجوع شود بص ۲۹۱ از تراجم كتاب حاضر ، ۵ - كذا في م ، ق ب ، ابى العلاء ، -

رجوع شود بص ۳۷۴ حاشیه ۱ و نمره ۳۰۳ از تراجم ، ۶ - م ، من العلماء ، -

۷ - ايضاح از كتب معروف نحو است تأليف ابوعلى فارسى حسن بن احمد فسوى از نحاة
مشهور قرن چهارم و متوفى در سنه ۳۷۷ كه آنرا برای عضدالدوله ديلمى تأليف نموده بوده و
عضدالدوله همیشه ميگفته من غلام ابوعلى فسوى هستم در نحو ، رجوع شود بابن خلکان در
باب جاء و بكشف الظنون در عنوان « الأيضاح فى النحو » كه در آنجا از همين شرح صاحب
ترجمه حاضر نصر بن على معروف بابن ابى مریم شیرازی نیز نام برده است ، -

۸ - نام و نسب و نسبت این شخص در هر سه نسخه بهمين نحو است و ما نتوانستيم هيچگونه اطلاعى
در خصوص او بدست آوريم ،

عَلَّلَ النَّحْوَ وَدَامَسَ سِحْرَهُ أَنْ أَرَانَا صِحَّةً فِي الْعَلَلِ
نَصَرَ الْعِلْمَ وَ أَعْلَى قَدْرَهُ مَتَّعَ اللَّهُمَّ نَصْرَ بْنَ عَلِيٍّ

توفی فی سنة وستمائة^۱ ودفن فی تلك الحظيرة^۲ رحمة الله علیهم .

۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، - کلام مؤلف صریح است در اینکه وفات صاحب ترجمه بعد از سنة ششصد بوده است ولی از عبارت یاقوت در معجم الأدباء در ترجمه احوال او که گوید « ابن ابی مریم بعد از سنة ۵۶۵ وفات یافته » (وعین عبارت او بلافاصله بعد نقل خواهد شد) مثل این برمیآید که وفات او بمقیده وی چندان دور از سنة مذکوره یعنی ۵۶۵ روی نداده بوده و بنابراین ظاهراً قبل از ششصد بوده ولی چون از نیز تاریخ وفات او را علی التحقیق نمیدانسته نمیتوان امر منجزی ازین نوع تعبیر استنباط نمود ، حاجی خلیفه در کشف الظنون در باب تاه در عنوان « تفسیر ابن ابی مریم » وفات او را در خود همان سال مزبور یعنی ۵۶۵ ضبط کرده ولی بمتفردات حاجی خلیفه بواسطه کثرت اشتباهات او اعتماد چندانی نمیتوان کرد و با احتمال قوی او عبارت یاقوت را در معجم الأدباء که گوید « قرئ [شرح الايضاح] علیه سنة ۵۶۵ و توفی بعدها » را بد فهمیده بوده است و خیال کرده که سال ۵۶۵ سال وفات او بوده است ،

۲ - یعنی « حظيرة المشايخ » واقع در گورستان معانی که در ترجمه بلافاصله مذکور قبل بدان اشاره کرده است ، - شرح احوال صاحب ترجمه در معجم الأدباء یاقوت و طبقات القراء جزری و طبقات النحاة سیوطی نیز مذکور است و عین عبارت معجم الأدباء ج ۷ ص ۲۱۰ از قرار ذیل است :
« نصر بن علی بن محمد ابو عبدالله الشیرازی الفارسی الفسوی يعرف بابن ابی مریم النحوی خطیب شیراز و عالمها و ادیبها والمرجوع اليه فی الأمور الشرعیة والمشكلات الادیة اخذ عن محمود بن حمزة الکرمانی و صنف تفسیر القرآن و شرح الايضاح للفارسی قرئ علیه سنة ۵۶۵ و توفی بعدها » انتهى ، و عبارت سیوطی در طبقات النحاة ص ۴۰۳ نیز عین همین عبارت یاقوت است با اندکی اختصار و بنقل از همو ، و عین عبارت جزری در طبقات القراء ج ۲ ص ۳۳۷ از قرار ذیل است :
« نصر بن علی بن محمد يعرف بابن ابی مریم فخر السدین ابو عبدالله الفارسی استاذ عارف و قفت له علی کتاب فی القراءات الثمان سماء الموضح تدن علی تمکنه فی الفن جعله بأحرف مرموزة دأته علی اسماء الرواة و ذکر ناسخه انه استملاه من لفظه سنة اثنتین و ستین و خمسمائة ، و قرأ فیما احسب علی تاج القراء محمود بن حمزة و روی القراءه عنه مکرم بن العلاء بن نصر الفالی » انتهى ، - دو نسخه از کتاب موضح مذکور تألیف صاحب ترجمه در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد موجود است (رجوع شود بفهرست کتابخانه مزبور تألیف آقای او کتائی ج ۲ ص ۲۳۲ و ۲۳۳) -

۲۷۹ - الشيخ ابو الفضل بن المظفر ابي الخير النيريزي^۱

حج مراراً بيت الله الحرام وسافر الى الحجاز والشام وادرك كبار المشايخ
ثم نزل شيراز وكان يفتي ويدرس في المدرسة الزاهدية وله اشارات في الكلام
ونلخص في الفقه ، توفي في رمضان سنة احدى وعشرين وستمائة ودفن قبالة
المحراب في حظيرة المشايخ^۲ رحمة الله عليهم .

۲۸۰ - الشيخ ابو مسلم^۳ عبد السلام بن احمد الكازروني

كان استاذ الفقهاء والأدباء بشيراز ، قال الفقيه^۴ [كلن] يدرس بالرباط
الأميني ومتى فرغ من الدرس خرج الى الصحراء وحده (ورق ۱۶۴ ب) وكان دائم
الشوق وله احوال واشعار منها ما قال :

يَا مَنْ يُوْجُوْدِهِ فَنَائِي مَا بَالُ هَوَاكَ فِي التَّنَائِي
هَجْرَانِكَ وَالْمَمَاتُ عِنْدِي سَيَانٍ وَحُرْمَةِ الْوَفَاءِ
قَدْ أَمْرَضَنِي وَلَسْتُ أَرْجُو إِلَّا بِوَصَالِهِ دَوَائِي

توفي في ذي الحجة سنة ست وعشرين وستمائة ودفن بحظيرة المشايخ^۵ رحمة الله
عليهم .

۲۸۱ - الشيخ محمد بن احمد الفسوي

كان عالماً متبحراً يدرس العلم^۶ في الجامع العتيق ثلاثين سنة ما يخرج الا

۱ - چنین است عنوان در ق ، ب « المظفر » را ندارد ، م بعد از المظفر کلمه « ابن » علاوه
دارد ، ۲ - رجوع شود بحاشیه ۲ از صفحه گذشته ، ۳ - م « ابو مسلم » را ندارد ،
۴ - رجوع شود بص ۴ و بنمره ۱۲۲ از تراجم ، ۵ - رجوع شود بص قبل حاشیه ۲ ،
۶ - کذا فی ق ب ، م : احمد بن محمد ، ۷ - م : العلوم ، -

لمهم عظیم ولا یرغب فی الاختلاط مع الناس قد ادرك صحبة المشايخ بالحجاز والشام والعراق وسمع الأحاديث وكان دائم الفكر والذكر وقراءة القرآن والاعتكاف، توفي في جمادى الآخرة سنة عشرين وثمانمائة ودفن بتلك الحظيرة
رحمة الله عليهم.

٢٨٢ - الشيخ ابوبكر عبدالله بن احمد الاقليدي الخالدي^٢

كان عالماً فقيهاً يعضد الناس في روضة الشيخ الكبير ابي عبدالله ويتكلم في الزهد والوفاء والصدق والصفاء ما سمع كلامه احد الاثر في قلبه وله روايات من^٣ المشايخ، توفي في صفر سنة خمس عشرة وثمانمائة ودفن في الحظيرة المذكورة رحمة الله عليهم (ورق ١٦٥).

٢٨٣ - الشيخ ابو الفتوح^٤ عبدالواحد بن احمد

كان صاحب علوم دينية من كسبية ولدنية وكوشف باحوال وامور يمينية ما ذكر عنده النبي صلى الله عليه وسلم الا افشع جلدته وبكى شوقاً اليه وتعظيماً له صلى الله عليه وسلم، توفي في رجب سنة سبع عشرة وثمانمائة ودفن في الحظيرة عندهم رحمة الله عليهم.

٢٨٤ - الرجال السبعة^٦

ما وقعت على اسمائهم وانسابهم واخبارهم سوى ما روي ان رجلاً صالحاً كان

١ - م، جمادى الأولى، ٢ - م، الخالدي، را ندارد، ٣ - مشهور در كتب لغت

وحدیث و غیرها تعدی «روایة» و مشتقات آن بمن است نه بین^٥

٤ - كذا في ق م، ب، ابو الفتح، ٥ - م، رجب، را ندارد، -

٦ - در حاشیه م بخطی جدید در مقابل این عنوان چنین مرقوم است: وفي يومنا هذا مشهورة

بمقبرة هفت تنان واقعه تحت جبل الرحمة صبوي [شراز] و مدينة شيراز قبلتها ١٢٥٣ -

يُغسل الموتى بدرب اصطخر ويقال انه من الأولياء قال بينما انا في بيتي لياة من اللياالى وقدمضى ثلث الليل اذ قرع الباب احد قلمت من ذا فقال * رجل نريد ان نغسائه في هذا الوقت^١ فخرجت فرأيت شاباً صوفياً على وجهه اثر العبادة ونور الولاية فسلمت عليه وقلت ليس عندي من يرافقني على ذلك ولا بد من مدد فقال تعال انت فهناك من يساعدك في امرك فقلت امض باسم^٢ الله فمشى و مشيت خلفه حتى اتينا الى درب اصطخر فوضع يده على الباب فانفتح فخرجنا ثم شككت وقلت في نفسي امله لم يكن مغلقاً (ورق ٦٥ ب) فرجعت * ووضعت يدي على الباب^٣ فوجدته مغلقاً فتعجبت و مشيت معه حتى وصلنا الى محوطة^٤ عند المصلى وهي الآن مشهورة بصندل فقال لي توقف ساعة فاذا سمعت صوتي اقول الله فادخل قال فوفقت ساعة فاذا هو يقول الله فدخلت فرأيت ذلك الشاب ميتاً متوجهاً الى القبلة وقد وضع خده الأيمن على نصف لينة فتجبرت في امرى فاذا ستة نفر قد حضروا في الوقت معهم الكفن والحنوط فساعدوني على غسله حتى اتممت الأمر ثم لفته في الكفن فاحتملوه وخرجوا من المحوطة وما وقع لي ان اخرج معهم فتطهرت ولبست الثياب وخرجت * ولم يكن ثم جدار ولا حائل بل كانت كلها فضياء فام اراثرهم فأقمت هناك^٥ و صليت وزدي وبت فلما كان الصباح رأيت

١ - بجای جمله از ستاره تا اینجا م چنین دارد ؛ ان رجلا متا يموت نريد ان نغسله فقلت في

هذا الوقت فقال نعم ، - ٢ - كذا في م ، ق ب ، بسم الله ، - حذف همزة وصل در کلمه

اسم ، در خط فقط در جمله بسم الله الرحمن الرحيم معمول است بعلمت کثرت استعمال این

جمله ، ولی در سایر مواضع وجوباً مانند سایر همزه های وصل باید در خط نوشته شود مانند

اقرأ باسم ربك الذي خلق و فسبح باسم ربك العظيم و باسم الله أصول و غیر ذلك ، -

٣ - این جمله را در م ندارد ، ٤ - کذا في م ، ب ق . محوط ، -

٥ - م بجای جمله از ستاره در سطر قبل تا اینجا فقط چنین دارد ، ولم يكن هناك حجب و عمارات ،

في هذا المحل قبراً جديداً رُشّ عليه الماء طرياً فظننت أنه قبر ذلك الرجل ، قيل ثم بعد مدة رأوا عند ذلك قبراً جديداً آخر رُشّ عليه الماء وهكذا الى ان بلغت سبعة قبور ، يقال انهم هم الأوتاد السبعة^۱ الذين بهم الناس يُمطرون (ورق ۱۶۶) ويحَابون^۲ ويدفع عنهم البلاء بسببهم رحمة الله عليهم .

۲۸۵ - مولانا شمس الدين محمد بن يوسف^۳ بن الحسن^۴

الزرندي الانصاري^۵

المحدث بحرم رسول الله^۶ صلى الله عليه وسلم ذوالأسانيد العالية والروايات

۱ - در عموم ماخذی که از تقسیم طبقات اولیاء بقطب و غوث و اوتاد و ابرار و افراد و ابدال و نجباء و نقباء و اخیار الخ سخن رانده اند مانند کشف المحجوب هجویری و فتوحات مکنه (بنقل طرائق الحقائق از آن) و اصطلاحات صوفیة عبدالرزاق کاشی و تعریفات سیند جرجانی و نفحات الانس جامی و شرح دیوان منسوب بعضرت امیر از میبدی در اواخر فائحه سادسه و طرائق الحقائق در اواخر جلد اول جمع این ماخذ بدون استثناء اوتاد را چهار نفر شمرده اند که در جهات اربعه عالم منزل دارند و تدبیر هر یک از آن جهات چهار گانه بایکی از ایشان است نه هفت نفر ، - ۲ - کذا فی ق بعاء مهمله و باء موخده از حب ، م نقطه باء موخده را ندارد ، ب یجابون (بجیم و موخده) ، ۳ - چنین است در م و دررالکامنه ۴ ، ۲۹۵ ، ب ق کلمات « بن یوسف » را ندارند ، ۴ - چنین است در ب ق و دررالکامنه ، م : الحسین ، ۵ - م « الانصاری » را ندارد ، - شرح احوال صاحب ترجمه در دررالکامنه ابن حجر عسقلانی ج ۴ ص ۲۹۵-۲۹۶ و در منتخب المختار تقی^۷ الدین قاسی مکی (که مختصر تاریخ بغداد ابن رافع است موسوم بالمنتخب المختار المذیل به علی تاریخ ابن النجار که خود این تاریخ اخیر نیز ذیل تاریخ بغداد از خطیب بغدادی است) ص ۲۱۰-۲۱۱ نیز مذکور است ، و عین عبارت دررالکامنه از قرار ذیل است : « محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي المدني الحنفي شمس الدين اخو نور الدين علي قرأت في مشيخة الجنيد البلياني تخريخ الحافظ شمس الدين الجزري الدمشقي نزيل شيراز انه كان عالماً و ارح موله سنة ۶۹۳ و وفاته بشيراز سنة بضع وخمسين وسبعمائه و ذكراته صنف دررالشمطين في مناقب السبعطين و بغية المرتاح جمع فيها اربعين حديثاً بأسانيدھا و شرحھا ، قال وخرج له البرزالي مشيخة عن مائة شيخ ، قلت مات البرزالي قبله بنيه در صنفه بعد

السامية والمسوعات الوافرة المعتبرة والقراآت الثابتة المكررة قدم شیراز فی سنة خمسين وسبعمائة فدرس وافاد ونشر الحديث واسمع الكتب واتفع به جماعات من العلماء والمشايخ والفضلاء وعم برکتہ سائر البلدة ونواحيها فأجاز لهم وارشدهم ورفق بالملوك والرعايا ونصحهم وله تصانيف جليلة مبسوطة منها كتاب * بغية المرتاح الى طاب الأرباح ، ومولود النبي صلى الله عليه وسلم^۱ ، وكتاب نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول^۲ والسبطين ، وكتاب معارج الوصول الى معرفة آل الرسول^۳ قرأها عليه وسمعها منه جم غفير من الأكابر والأعيان ، وكان مجمع اخلاق نبوية ووصاف ملكية توفي في سنة... وسبعمائة^۴

بفيه از صفحه اول

بأكثر من ثلاثين سنة ، و رأس بعد ابيه بالمدينة وصنف كتباً عديدة و درس في الفقه والحديث ثم رحل الى شیراز فولى القضاء بها حتى مات سنة سبع او ثمان و اربعين [وسبعمائة] ذكره ابن فرحون ، انتهى - و شرح احوال بدر صاحب ترجمه ابوالمظفر عز الدين يوسف بن الحسن انصاري زرندي متوفى در سنة هفتصد و دوازده در همان كتاب يعنى درر الكامنة ج ۴ ص ۴۵۲ و شرح احوال برادر صاحب ترجمه ابوالحسن نورالدين علي بن عز الدين يوسف انصاري زرندي حنفى متوفى در سنة هفتصد و هفتاد و دو نیز در همان كتاب ج ۳ ص ۴۲ مذکور است ، و شرح احوال پسر اين شخص اخير ابوالفتح محمد بن علي بن يوسف زرندي حنفى نیز در شذرات الذهب ج ۶ ش ۲۸۱-۲۸۲ مرقوم است طالب اطلاع بر تراجم آنها بايد بماخذ مزبوره رجوع نمايد ، ۶ - يعنى مدينة طيبة ، -

۱ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نیست ، - و بجای نام كتاب دوم م چنین دارد ، « كتاب الأعلام بسيرة النبي صلى الله عليه وسلم » ، ۲ - م « والبتول » را ندارد ، ۳ - م : معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول ، ۴ - جای آحاد و عشرات در ب ق سفید است ، م : سنة تسع و تسعين و سبعمائة ، - اين تاريخ نسخه م تقريباً بنحو قطع و يقين بايد غلط فاحش باشد چه بتصريح ابن حجر در درر الكامنة چنانکه گذشت بنقل از جزري وفات او در سنة هفتصد و پنجاه و اند بوده است و بنقل از ابن فرحون در سنة هفتصد و چهل و هفت يا هفتصد و چهل و هشت ، و آنکهي آخرين تاريخي که در کتاب حاضر يعنى سنة الازار ديده ميشود سنة هفتصد و نود و يك است که سه چهار مرتبه در تضاعيف اين كتاب مکرر شده است و هبج جا در سراسر كتاب مؤخرتر بفيه در صفحه بعد

و دفن فی حظیره صاحب الکبیر جمال الدین غریبشاه^۱ بن الحسن الذی کان من اعوان اهل الحق و اعیان اولی الصدق فارثا لکتاب اللہ تعالی راویاً بالأحادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (ورق ۱۶۶ ب) مشفقاً علی الفقراء و المساکین معتقداً للعلماء و الصالحین ما قدم شیراز عالم او حافظ او شریف الا احله دارالکرامه و والی علیه نزله و انعامه وهو الذی اخرج المحمل الی الحجاز فحج ببرکته خلافت کثیره من شیراز ، و مما قرأت من خطه المنثور فی کتابه المذكور :

يَا صَاحِبِي لَا تَفْتَرِرْ بِتَنَمِّ	فَالْعَمْرُ يَنْقُدُ وَالنَّعِيمُ يَنْزُولُ
وَ إِذَا وَلِيَتْ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً	فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَسْئُولٌ ^۲
وَ إِذَا حَمَلْتِ إِلَى الْقُبُورِ جَنَازَةً	فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ
يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْمُنْتَشِ سَطْحَهُ	وَ لَعَلَّ ^۳ مِنْ تَحْتِهِ مَغْلُولٌ

بقيه از صفحه قبل

از آن تاریخی دیده نشده، حال وجود این تاریخ ۷۹۹ که در نسخه جدید م مشاهده میشود مضافاً با مخالفت آن با صریح نقل ابن حجر از جزری و ابن فرحون و عدم وجود آن در دو نسخه قدیم تر و معتبر تر دیگر بکلی از اعتماد بصحت و اصالت آن میگذرد ، و علاوه بر همه اینها بتصریح ابن حجر ولادت صاحب ترجمه در سنه ششصد و نود و سه بوده است و اگر وفات او بطبق م در سنه ۷۹۹ بوده لازمه آن این میشود که وی صد و شش سال عمر کرده باشد و بلوغ باین سن خارج از معتاد گرچه ممکن است ولی بغایت قلیل الوقوع و از اندر نوادر و در نتیجه دواعی بر نقل آن متوفر است و بنا بر این بسیار عجیب است که نه جزری و نه ابن فرحون و نه مؤلف کتاب حاضر هیچکدام متعرض ذکر این امر عجیب خارج از متعارف در حیات صاحب ترجمه نشده اند ، - و من گمان میکنم که کلمه «تسعین» در نسخه م صاف و ساده تعریف خمسین است از ناسخ و بنا بر این تاریخ ۷۵۹ برای وفات صاحب ترجمه تقریباً درست مطابق با روایت جزری هفتصد و پنجاه و اند « خواهد شد ، -

۱ - چنین است واضحاً در ق (بقین معجمه و راه مهمله بهمان املائی «فریب» صفت از غربت بعلاوة کلمه «شاه») ، ب نقطه باء موخده را ندارد ، م ، عربشاه (بعین و راه مهملتین و باء موخده و سپس شاه) ، در ترجمه فارسی این کتاب ص ۱۴۲ : عربشاه (یعنی مثل م ولی منفصلاً در کتابت) - بافحص بلیغ اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم - ۲ - م این بیت را ندارد ، ب بجای مسؤل ، معمول (یعنی ناسخ ب سهواً این مصراع را بعینه مانند مصراع دوم بیت بعد نوشته است) ، ۳ - م : فاعله ،

مَا يَنْفَعُكَ أَنْ يَكُونَ مُنْقَشًا وَعَلَيْكَ مِنْ ثَقْلِ الْعَذَابِ كُيُوبٌ

۲۸۶ - مولانا زین الدین عبدالسلام الناینی^۱

کیف بر نخصنی حقوق الصعبة القديمة ان امر به فلا ازوره و ان اجاوزه
 فلا اذکره ، کان^۲ عالماً باصلاً ورعاً عاقلاً ذا کد شدید و خلق حمید صرف عمره
 فی الاستفادة والأفادة و راعی جانبی العلم والعبادة فنوعاً بما آتاه الله من فضله
 رحیماً بأقاربه و اهله صاحبته^۳ مدّة طویلة فی حلق درس مولانا السعید (ورق ۱۶۷)
 سعد الدین محمد القزوی^۴ الحلال^۵ اقرأ انا وهو یسمع ویقرأ هو و انا اسمع قرأ
 علیه کتاب الحاوی تمامه فی شهر واحد قراءة تیقن و امان و تیقظ و اتقان مستکشفاً
 عن عویصانه متفحصاً عن اسرار مشکلاته و کذا فی مجلس مولانا السعید قوام الدین
 ابی البقاء^۶ یقرأ الکشاف و انا اسمع و اقرأ المفتاح^۷ و المفصل^۸ وهو یسمع ، و ممّا
 انشدنی يوماً لبعضهم :

۱ - چنین است عنوان در ق ، ب « عبدالسلام » را ندارد ، م « الناینی » را ندارد ، ، - کلمه
 اخیر در ب : « النانی » بدون نقطه یاء ، ق : « النانی » بنون و الف و نون و همزه و سپس یاء
 نسبت (کذا) ، - ۲ - ق ب : و کان ، -
 ۳ - کذا فی ق م ، ب : القزوی ، - از احوال این شخص نتوانستیم اطلاعی بدست یابوریم ،
 ۴ - کذا فی النسخ الثلاث بالحاء المهملة ، و در ق روی لام اوّل شدیدی نیز گذارده ، بنا برین
 حلال صیغه مبالغه خواهد بود بیکی از معانی آتیه ظاهراً ، یا بمعنی کسی که در حل مسائل معضله
 مهارت مخصوصی داشته باشد چنانکه گویند فلانی حلال مشکلات است (قاموس دزی) ، یا بمعنی
 کسی که در حل حسابهای نجومی و زیج تخصص داشته باشد ، در تاج العروس گوید ، [و الحلال]
 کشاد من یحلّ الزیج منهم الشیخ امین الدین الحلال قال الحافظ وقد رایه و کان شیخاً منجماً ،
 یا بمعنی کسی که تارهای ابریشم را از پيله بیرون میکشد و بعبارة اخری کسی که پيله های ابریشم را
 میریسد و آنها را بدل بتارها و رشته ها می نماید و اینچنین کس را حلال الغزل نیز گویند
 (قاموس دزی و محیط محیط) ، ۵ - رجوع شود بنمره ۴۳ از تراجم ،
 ۶ - ای مفتاح العلوم للسکاکي ظاهراً ، ۷ - ای الکتاب المعروف بالزمعشری فی النحو ظاهراً ،

وَمَا عَبَّرَ الْإِنْسَانُ عَنْ فَضْلِ نَفْسِهِ
 وَإِنْ أَحْسَنَ النُّقْصِ أَنْ يَرْفَعَ الْفَتَى
 لَقَدْ زَادَنِي حُبًّا لِنَفْسِي أَنِّي
 وَأَنِّي شَقِيٌّ بِاللِّثَامِ وَلَا تَرَى
 بِمِثْلِ اعْتِقَادِ الْفَضْلِ فِي كُلِّ فَاضِلٍ
 قَدَى النَّقْصِ عَنْهُ بِانْتِقَاصِ الْأَفْاضِلِ
 بَغِيضٌ إِلَى كُلِّ أَمْرِي غَيْرِ طَائِلٍ
 شَفِيًّا بِهِمْ إِلَّا كَرِيمَ الشَّمَائِلِ^٢

فرحمة الله عليهم .

٢٨٧ - مولانا فخرالدين احمد بن محمد الشاشي^٣

كان عالماً محققاً متبحراً صاحب طريقة و حقيذة يدرس في الرباط العالي
 للشيخ الكبير^٤ قد سافر^٥ الحجاز والعراق وادرك صحبة شيخ الشيوخ شهاب الدين
 عمر السهروردي ولبس الخرقة عنه ولما رجع انزوى في بيته سبع عشرة سنة لم
 يخرج الا لصلوة الجمعة حتى توفي في ربيع الآخر (ورق ١٦٧ ب) سنة احدى
 واربعين وستمائة ودفن بالمصلى رحمة الله عليهم .

١ - اين كلمه از روى ديوان طرمّاح و حماسه و اغانى تصحيح شد ، در هر سه نسخه شد الا از اربجاي
 آن (لاارى) دارد ، رجوع شود بحاشيه بعد ، - ٢ - اين دو بيت اخير از بين ابيات چهار گانه
 از جمله ابياتى است بسيار معروف از طرمّاح بن حكيم طائى شاعر مشهور قرن اول هجرى از
 فرقه خوارج و قائل دو بيت اول كه معلوم نشد كيست آنها را بنحو تضمين در اشعار خود بكار
 برده است ، و ابيات طرمّاح تا آنجا كه من اطلاع دارم دوازده بيت است كه تمام آنها در ديوان
 شاعر مزبور كه در سنه ١٩٢٨ ميلادى باهتمام اوقاف گيب بانضمام ديوان طفيل غنوى در شهر ليدن
 از بلاد هلاند بطبع رسیده در ص ١٥٨ مسطور است ، و بعضى ديگر از آنها متفرقه در حماسه
 ابوتمام ج ١ از شرح خطيب تبريزى بر آن ص ١٢٢-١٢٣ ، و كتاب الشعراء ابن قنبيه طبع
 مصر ص ٢٢٩ ، و اغانى طبع بولاق ج ١٠ ص ١٥٨ ، و انوار الربيع ص ١٦٠ مذكور است ،
 و بلافاصله بعد از دو بيت مذكور در فوق اين دو بيت مشهور ميايد .

• اذا ما رآنى قطع الطرف بينه
 و بينى فقل العارف المتجاهل
 ملأت عليه الأرض حتى كآتها
 من الصبغ فى عينيه كآة حابل

٣ - م نسبت « الشاشي » را ندارد ، ٤ - م افزوده : ابى عبدالله قدس سره ، ٥ - ص ٥٠ حاشيه ٧ ،

۲۸۸ - مولانا نظام الدین ابو عبدالله^۱ اسمعیل بن محمد بن

الحاکم البندهی^۲ الخراسانی

الأمام العلامة كان عالماً متبحراً مناظراً نزل في المدرسة الفخرية بشيراز
و فوض إليه تدريس المدارس فلم يقبلها بل اختار صحبة الفقراء ، قال الشيخ
صدرالدین مظفر^۳ ما رأيت اتقى منه وله شيوخ كثيرة منهم مسند خراسان
رضی الدین الطوسی^۴ و ابو العلاء الهمدانی^۵ و غیرهما ، قال الفقیه^۶ ما رأی فقیراً

۱ - م بجای « ابو عبدالله اسمعیل » دارد : ابو اسمعیل ، ۲ - م کلمات « بن الحاکم البندهی » را ندارد ، و کلمه اخیر در ب « البندهی » و در ق « اللبدهی » مرقوم است ، و « البندهی » تصحیح قباسی قریب بقطعی است از خود ما و منسوب است به پنجدهی (= پنج ده) که ناحیه معروفی بوده است در خراسان از نواحی شهر مرو و الرود (« بالامرغاب » امروزی) و در نسبت بآن پنجدهی و پنجدهی و بندهی (= پندهی = پنجدهی) همه این صور استعمال شده است (معجم البلدان) ، و اکنون نیز نام قریه پنج ده در نقشه های مبسوط بر لب رود مرغاب در خاک روسیه بکائی نزدیک سرحد شمالی افغانستان اندکی در شمال غربی قصبه « بالامرغاب » دیده میشود .
۳ - کلمه « مظفر » فقط در م موجود است ، ۴ - رجوع شود بص ۳۵۷ حاشیه ۱ ،

۵ - یعنی ابو العلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن سهل همدانی معروف بعطار از شهر مشاهیر محدثین و حفاظ و مقرئین قرن ششم و هفتم همدان که در عصر او از انظار بلاد اسلامی طلاب علوم برای استفاده از محضر وی بهمدان شد رحال می نموده اند و چنانکه معلوم است همدان در آن عصر یکی از اتمات بلاد ایران و یکی از پای تختهای ملوک اواخر سلجوقیه و معدن علم و فضل و ادب و ثروت و خصب و نعمت بوده است ، صاحب ترجمه را در انواع علوم از حدیث و قرآت و ادب و رجال تصانیف عدیده است از جمله زاد المسافر در حدیث و قرآت در پنجاه مجلد ، و کتاب طبقات القراء موسوم بکتاب الانتصار فی معرفة قراء المدن و الأقطار ، و کتاب الغایة در قرآت عشر ، و کتاب الوقف و الابتداء ، و کتاب المآآت ، و کتاب التجوید و غیر ذلك ، اسامی مؤلفات او و اسامی بسیاری از مشایخ او و تلامذه او در کتاب طبقات الحفاظ ذهبی و طبقات القراء جزری و سایر مآخنی که اسامی آنها بعد ازین مذکور خواهد شد مثبت است ، یاقوت در معجم الأدباء گوید خلیفه عباسی مقتدی لا مرالله (۵۳۰ - ۵۵۵) صاحب ترجمه را بحضور خود طلبید شیخ اجابت نمود و وقتیکه بحضور وی رفت ملازمان خلیفه بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه قبل

اورا الزام نمودند که علی الرّسم چندین جای زمین را باید بیوسد او مطلقاً از این عمل امتناع نمود و گفت سجود جز برای خدای تعالی برای هیچ مخلوقی روا نیست و هرچه ایشان بر اصرار افزودند او بر انکار افزود تا بالاخره دست از او برداشتند و چون در مقابل خلیفه رسید خلیفه بیای خاست و اورا بنشانده و ساعتی با او بمفاوضه مشغول گشت و از وی طلب دعا نمود و سپس او را اجازه مراجعت داد و قبل از وقت برای او خلعت وصله حاضر کرده بودند او بکنی از قبول آن سر باز زد و بلافاصله از ترس فتنه دنیا و آفات آن از بغداد بیرون رفت ، و نیز گوید وقتی سلطان مجید [بن محمود بن ملک‌شاه سلجوقی] بقصد ملاقات او بمنزل وی رفت شیخ سلطان را موعظت نمود و پند داد و سلطان رو بروی او نشسته باتمام حواس^۱ بسخنان او گوش میداد و چون خواست مراجعت کند شیخ بناو دستور داد که متابعت سنت را اول پشای راست را پیش نهد و در عرض راه همیشه از طرف راست شارع حرکت نماید ، و نیز گویند وقتیکه سلطان محمد مزبور با خلیفه معنی بنای مخالفت گذارد و بطرف بغداد حرکت نمود و آن شهر را در حصار گرفت شیخ ابوالعلاء در آن اوقات در همدان صحیح بخاری را بر عبد الاول [ابوالوقت سجزی سابق الذکر ص ۳۲۵] قرائت می نمود و عموم اهالی شهر از امر او فقها و علما و صوفیه و عوام نیز همه روزه برای سماع کتاب مزبور حاضر میشدند و وقتیکه اخبار محاصره بغداد منتشر شد شیخ بر منبر رفت و درحالتی که بر بالای منبر بریای ایستاده بود علی رؤس الاشهاد صریحاً فتوی داد که سلطان و جمیع سپاهیان و اتباع و اشیاع او از زمره خروج کنندگان بر خلیفه وقت و از جمله مارقین از دین اند و سپس گفت اگر یکی از افراد لشکر امیر المؤمنین تیری بیکی از اتباع سلطان بیفکند و کسی از غیر آن دو گروه متخصصین بیاید و آن تیر را از جراحت او بیرون کشد آن شخص نیز از زمره خارجین بر امام وقت و از اهل بقی محسوب میشود و چندین مرتبه این سخن را تکرار نمود ، - ولادت صاحب ترجمه در روز شنبه چهاردهم ذی الحجّه سنه چهارصد و هشتاد و هشت بوده بهمدان ، و وفات وی در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ناصد و شصت و نه بوده نیز در همان شهر همدان بتصریح صاحب تاریخ گزیده در سن^۲ هشتاد و یک سالگی و بهجّه درب شیر مدفون شد ، و صاحب شذرات الذهب وفات او را در بغداد نگاشته و آن سهو واضح است از او ، - خاقانی در منظومه نجفة العراقین خود که عبارت است از سفرنامه حج^۳ او در حدود سنه یانصد و پنجاه و پنج و وصف منازل عرض راه و مدایح اکابر و علما و مشاهیر بلادی که از آن عبور نموده بوده آیات ذیل را در فصل راجع بهمدان در مدح حافظ ابوالعلاء عطار صاحب ترجمه سروده است :

تلقین ده اصمعی^۴ و حافظ
از حافظ ابوالعلاء تمامیست
بو عمر و کینه عشر خوانسی

پیرایه^۵ شرع امام حافظ
دین را ز درش بلند نامیست
در مدرسه از پی بیانی

بقیه در صفحه بعد